

## درآمد

علوم و معارف، محصول و برآیند فرایندی‌اند که به آن فرایند، «روش» اطلاق می‌شود. روش علم، عبارت است از سازکار و فرایند شناخت. شناخت این سازکار، «علم روش» یا «روش‌شناسی» نام دارد که به آن، «منطق علم» نیز اطلاق می‌کنیم. منطق علم، به عنوان دستگاه روشگانی جامع، افزون بر روش، به مبادی و مبانی روش نیز می‌پردازد. مسئله فهم دین و تولید معرفت دینی نیز از این امر، مستثنا نیست و منطق خاصی دارد؛ به عبارت دیگر، برای تفقه در دین، منابع و مدارک مختلفی (نظیر وحی، کلام معصوم، کردار معصوم، عقل و فطرت) وجود دارد که با بهره‌گیری از آن‌ها، می‌توان به فهم و اکتشاف دین، دست یافت. بهره‌گیری از این منابع و مدارک در فهم دین، نیازمند روش و منطق خاصی است که به آن منطق فهم دین اطلاق می‌کنیم. در اثر پیش‌رو در صدیدیم ضمن معرفی منطق فهم دین و ارائه نما و شمایی کلی از آن، به برخی کلان‌مسائل در حوزه فهم دین پردازیم.

پیش از ورود به مسائل ناظر به فهم دین و منطق آن، لازم است معنای مفاهیم و مفردات پرکاربرد، نظیر دین، معرفت، فهم، منطق، و روش مشخص شود.

## الف) دین و مراتب آن

دین در لغت به معنای جزا، طاعت، حکم، شأن، عادت، عبادت، حساب و غیره آمده است<sup>۱</sup> و در اصطلاح، با تعریف‌های گوناگونی،<sup>۲</sup> نظیر تعریف کارکردگرایانه، تعریف غایت‌شناختی، تعریف مبتنی بر روش، تعریف به منشأ دین و نظایر آن مواجه هستیم. اندیشمندان اسلامی با تعیین مصداق و برخی ویژگی‌ها، به معرفی دین اسلام پرداخته‌اند. برخی تعاریف عبارت‌اند از:

---

۱. ر.ک.: راغب، المفردات، ص ۱۷۵؛ جوهری، الصحاح، ج ۵، ص ۲۱۱۸؛ فراهیدی، العین، ج ۸، ص ۷۳؛ فیروزآبادی، القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۲۵؛ طریحی، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۵۱؛ ابراهیم‌انس و دیگران، المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲. بریدی، الحدود و الحقایق، ص ۱۶۰؛ شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۳۴؛ رشیدرضا، المنار، ج ۳، ص ۲۵۷؛ طباطبایی، شیعہ در اسلام، ص ۳؛ جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، ص ۱۱۱ و ۱۱۲؛ رشاد، دین‌پژوهی معاصر، ص ۱۳۷؛ خسروپناه، انتظارات بشر از دین، ص ۶۱.

«کلّ ما يدعو اليه نبينا محمد «ص»؛<sup>۱</sup> «اسم لجميع ما تعبد الله به خلقه و امرهم بالقيام به»<sup>۲</sup> «مجموع التكليف التي يدین بها عباد الله»<sup>۳</sup> «اعتقادات و مقررات»<sup>۴</sup> «عقاید، اخلاق، قوانین و مقررات الهی»<sup>۵</sup> و «گزارش مشیت تکوینی و تشریحی الهی»<sup>۶</sup>. مراد ما از دین، مصداق آن، یعنی دین اسلام است.

دین، مراحل و مراتب نفس الامری، مرسل، مکشوف و نهادی دارد.<sup>۷</sup> دین نفس الامری، ناظر به علم و مشیت الهی برای هدایت و راهنمایی بشر است. این مرتبه، مبتنی بر نیازهای اصلی و فطری بشر، به صورت عینی و ثابت در لوح محفوظ قرار دارد. دومین مرتبه دین، مرتبه مرسل (منزل) است. دین مرسل، از سوی خداوند بر پیامبر (ص) نازل شده و نزد اوصیا به ودیعه گذاشته شده است. مرتبه دین مرسل، به تعداد رسولان الهی است. از آنجا که نیازهای مردم در دوره‌های گوناگون تفاوت دارد، این مرتبه، معلول نیازمندی بشر به پیام الهی است.<sup>۸</sup> این مرتبه با دین نفس الامری تطابق کامل دارد. سومین مرتبه دین، مرتبه مکشوف است؛ یعنی مرتبه‌ای که به کمک عقل و نقل، از دین ابلاغ شده، کشف می‌شود. دین مکشوف، امری بشری و غیر معصومانه است؛ لذا از سنخ معرفت دینی است و احتمال خطا در آن، وجود دارد.<sup>۹</sup> مرتبه چهارم، دین نهادی است که بخشی از دین مکشوف که مورد عمل متدینین واقع شده و اوضاع و احوال اجتماعی ویژه را پدید آورده و به صورت آیین درآمده، دین نهادی است. هر یک از مراتب یادشده، مبتنی بر مرتبه قبلی خود است؛ مثلاً اعتبار مرتبه دین نهادی این است که بر اساس دین مکشوف، تحقق یافته باشد و مرتبه مکشوف نیز باید مطابق با دین مرسل باشد و دین مرسل نیز قطعاً مطابق با مرتبه نفس الامر است. با توجه به مراتب یادشده، فهم و معرفت ما به تمامی مراتب، تعلق خواهد گرفت.

امروزه معادل واژه دین در جهان غرب به ویژه مسیحیت، بیشتر ناظر به مرتبه چهارم

۱. صاعدالبریدی، الحدود و الحقایق، ص ۱۶۰.

۲. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۳۴.

۳. رشیدرضا، المنار، ج ۳، ص ۲۵۷.

۴. طباطبایی، شیعہ در اسلام، ص ۳؛ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۳۰.

۵. جوادی آملی، شریعت در آئینه معرفت، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۶. رشاد، دین پژوهی معاصر، ص ۱۸۶؛ ر.ک.: علی تبار، معرفت دینی، ص ۲۲-۲۳؛ علی تبار، علم دینی، ص ۳۱-۳۵.

۷. ر.ک.: هادوی، مبانی کلامی اجتهاد، ص ۳۸۴-۳۹۰.

۸. ر.ک.: همان، ص ۳۸۷.

۹. ر.ک.: همان، ص ۳۸۵.

(دین نهادی) است؛ لذا مراد آنان از دین به مثابه یک پدیده بشری، ناظر به شیوه ارتباط بشر با الوهیت، یا متون دینی، دینداری و تدین، اعمال و مناسک دینی است.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، مراد از دین در مسیحیت، نظامی از آیین‌های عبادت (مرتبه دین نهادی) است؛<sup>۲</sup> لذا دین در جهان اسلام، معادل دین در جهان مسیحیت نیست. آنچه در غرب، دین نامیده می‌شود، در جهان اسلام، دینداری، تدین و نمادها و شعار دینی می‌خوانند.

### ب) معرفت و مفاهیم مرتبط

«علم» و «معرفت» در لغت به معنای مطلق دانستن و آگاهی آمده است.<sup>۲</sup> این معنا، اعم از حصولی و حضوری و تصویری و تصدیقی، جزئی، کلی، یادآوری و غیره است.<sup>۳</sup> مراد از اصطلاح «علم» و «معرفت»، ناظر به رشته علمی و «دیسپلین» است و به مناسبت، از معرفت به معنای «تک گزاره معرفتی» به عنوان سازنده و تشکیل دهنده نظام معرفتی (دیسپلین)، سخن به میان خواهد آمد. با توجه به معنای علم و معرفت، مراد از معرفت دینی (دینی بودن معرفت)، اتصاف آن به دین از جهات مختلف، از جمله هماهنگی و سازگاری با اهداف، تعالیم و ارزش‌های دینی است. دینی بودن معرفت به دینی بودن عوامل، عناصر و مؤلفه‌های درونی و بیرونی آن بر می‌گردد. این عوامل عبارت‌اند از: موضوع، محمول، عالم، معلوم، روش، ابزار، منبع، فایده و کاربرد، هدف و غایت، مبانی، پیش‌فرض‌ها، پیش‌انگاره‌ها، زمان، مکان، جغرافیا، فرهنگ، تمدن و امثال آن؛<sup>۴</sup> بنابراین، وصف دینی و اسلامی برای معرفت به این معناست که این معارف با منطق صحیح از مبادی، مبانی و منابع اسلامی و در تحقق غایات نهایی دین اسلام تولید شده باشد.<sup>۵</sup>

### ج) فهم و مفاهیم مرتبط

۱. فهم: واژه فهم در لغت به معنای مختلفی از جمله: شناختن و دانستن چیزی<sup>۶</sup> یا

1. See: Geertz, "Religion as a cultural system", pp. 87-125.

۲. ر.ک.: معین، فرهنگ معین، واژه علم و معرفت.

۳. ابن سینا، الاشارات والتنبیها، ج ۱، ص ۳۰۸؛ ملاصدرا، الحکمة المتعالیه، ج ۳، ص ۲۷۷-۳۶۰ و ج ۸، ص ۲۰۰؛ فخر رازی، المباحث المشرقیه، ج ۱، ص ۳۶۷.

۴. رشاد، «معیار علم دینی»، مجله ذهن، ش ۳۳، بهار ۱۳۸۷.

۵. ر.ک.: علی تبار، معیار علم دینی، ص ۲۹-۵۶؛ علی تبار، علم دینی، ص ۲۰۷ به بعد.

۶. «علم الشیء» (ابن فارس، معجم مقائیس اللغة، ج ۴، ص ۴۵۷).

شناختن همراه با تعقل،<sup>۱</sup> درک کردن و دریافتن،<sup>۲</sup> شناختن به وسیله قلب<sup>۳</sup> و تصور شیء از لفظ مخاطب<sup>۴</sup> آمده است. معنای اصطلاحی فهم، ریشه در معانی لغوی دارد.<sup>۵</sup> فهم، در معنای فلسفی و معرفت شناختی، عبارت است از تصور شیء از راه کلام و لفظی که متکلم بر مخاطب خود القا کند؛<sup>۶</sup> لذا فهم یک لفظ، حصول معنای آن در نفس و یا داشتن تصور درست از معنای لفظ است؛<sup>۷</sup> به عبارت دیگر، مراد از فهم، کشف مراد متکلم و پی بردن به معنای حقیقی یا مجازی سخن اوست (عمل تعیین مراد متکلم). البته متعلق فهم، منحصر در الفاظ و معانی نیست، بلکه شامل حقایق، پدیده‌ها و کنش‌ها نیز می‌شود. فهم غیر از معرفت است؛ زیرا معرفت، حاصل و نتیجه فهم است. فهم معنای مصدری و معرفت معنای اسمی دارد. فهم دین عبارت است از: «کشف صائب گزاره‌ها و آموزه‌های دینی»<sup>۸</sup> و معرفت دینی، «محصل کاوش موجه در مدارک حجت دین»<sup>۹</sup> است.

۲. تفسیر: «تفسیر» از ریشه «فَسَّر» یا «سَفَر»<sup>۱۰</sup> در لغت دارای معانی متعددی از قبیل «بیان»، «اظهار»، «کشف»، «آشکار کردن و روشن نمودن» است.<sup>۱۱</sup> تفسیر در اصطلاح علوم قرآنی، با تعابیر مختلفی بیان شد: «کشف المراد عن اللفظ المشکل»<sup>۱۲</sup> «هو علم نزول الآیه و سورتها»<sup>۱۳</sup> «علم معانی القرآن»<sup>۱۴</sup> و «بیان معانی الآیات و الکشف عن مقاصدها و

۱. فراهیدی، العین، ج ۴، ص ۶۱.
۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۴۳.
۳. همان‌جا.
۴. خوری شرتونی، أقرب الموارد، واژه «فهم»؛ فخر رازی، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)، ج ۲، ص ۲۰۵؛ جرجانی، التعریفات، واژه «فهم».
۵. ر.ک.: زین الدین، البصائر النصیریة فی المنطق، ص ۱۸۰.
۶. ر.ک.: ابن سینا، البرهان، ص ۲۵۹؛ ملاصدرا، الاسفار، ج ۳، ص ۵۱۴؛ طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۲۴۸.
۷. جمیل صلیبا، المعجم الفلسفی، ج ۲، ص ۱۷۰؛ البغدادی، المعتمد فی الحکمة، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵.
۸. رشاد، دین پژوهی معاصر، ص ۱۹۱.
۹. همان‌جا.
۱۰. ر.ک.: صبحی صالح، دراسات فی فقه اللغة، ص ۱۸۶.
۱۱. ر.ک.: ابراهیم انس و دیگران، المعجم الوسیط، ج ۲، ص ۶۸۸؛ فیومی، مصباح المنیر، ص ۴۷۲؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ماده «فسر».
۱۲. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۹.
۱۳. زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۴۸.
۱۴. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲-۳.

مدالیها»<sup>۱</sup> که در مجموع به معنای «بیان مقصود الهی از الفاظ و آیات قرآن کریم» است؛ بنابراین کار تفسیر، همان توضیح، تشریح، تبیین و کشف مدالیل و معانی الفاظ آیات و جملات و بیان مقاصد مورد نظر مجموعه‌ای از آیات است و مفسر نیز در جستجوی معنای متن است. معنای متن، مقصود متکلم و مؤلف است و برای افاده آن، الفاظ و کلمات را به استخدام در آورده است. کلمه تفسیر معمولاً ناظر به تفسیر قرآن است.

۳. تأویل: در کنار واژه تفسیر، کلمه تأویل قرار دارد. تأویل مأخوذ از «أول» بر وزن قول و به معنای بازگشت و رجوع<sup>۲</sup> یا ارجاع یکی از دو احتمال، به معنای مطابق ظاهر، آمده است.<sup>۳</sup> تأویل در اصطلاح به معنای مختلفی، تفسیر، خلاف ظاهر و بطون قرآن اراده شده است.<sup>۴</sup> از نظر علامه طباطبایی، تأویل قرآن عبارت است از حقایق خارجی که مستند تمام بیانات قرآن اعم از حکم، موعظه یا حکمت است؛ از این رو همه آیات قرآن چه محکم و چه متشابه، تأویل دارند؛ تأویل قرآن، مدلول الفاظ قرآن نیست؛ بلکه از امور عینی متعالی است که از طریق الفاظ، امکان دستیابی به آن وجود ندارد و اگر خداوند حقیقت را به صورت مجموعه‌ای از الفاظ نازل کرده است، صرفاً به جهت آن بوده است که آن را تا حدودی به اذهان ما نزدیک سازد. چنان که خود می‌فرماید: *إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ* و *إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدِينَا لَعَلِي حَكِيمٌ*.<sup>۵</sup>

استعمال قرآنی لفظ تأویل نیز در همین معناست؛<sup>۶</sup> یعنی حقیقتی که حکم، خبر یا هر امر ظاهری دیگر بر آن اعتماد دارد. آن حقیقت یک امر عینی و خارجی است که سبب تشریح حکمی از احکام یا بیان معرفتی از معارف می‌شود یا باعث وقوع حادثه‌ای از حوادث می‌گردد.<sup>۷</sup>

۱. طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۴.

۲. ر.ک.: ابن فارس، *معجم مقائیس اللغة*، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۰.

۳. ر.ک.: ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱، واژه تأویل؛ ابراهیم انیس و دیگران، *المعجم الوسیط*، ج ۱، واژه تأویل.

۴. ر.ک.: طبری، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۱۰؛ ابن تیمیه، *التفسیر الکبیر*، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۱۴. تأویل بر چند قسم است که یکی از آنها تأویل متن دینی است. تأویل متن دینی نیز به تأویل طولی و تأویل عرضی تقسیم می‌شود. تأویل طولی، گذر از ظاهر و رسیدن به لایه‌های باطنی کلام است؛ لایه‌هایی باطنی که در طول هم هستند و با ظاهر کلام تهافت و تناقضی ندارند. تأویل عرضی، ناظر به معانی متعدد و در عرض هم است (ر.ک.: یزدان پناه، *رمز و راز تأویل عرفانی از دیدگاه اهل معرفت*، ۱۳۸۱).

۵. زخرف/۳-۴.

۶. طباطبائی، *المیزان*، ج ۳، ص ۵۷.

۷. همان، ص ۵۷.

نسبت تأویل به مدلول آیات، نسبت ممثل به مثل است؛ بنابراین گرچه لفظ آیات قرآن بر آن حقایقی که تأویل آنهاست، دلالت مطابقی ندارد، ولی به نحوی از آن حکایت می‌کند و بدان اشاره دارد؛ به عبارت دیگر، تأویل قرآن نه از سنخ الفاظ است و نه از سنخ معانی و مدلولات الفاظ، بلکه از امور خارجی و عینی است؛ بدین ترتیب تأویل قرآن امری خارجی است که مرجع و مأخذ امر خارجی دیگری است که معانی الفاظ بدان اشاره دارد. اتصاف آیات به داشتن تأویل از نوع وصف به حال متعلق است؛ یعنی متعلق آیات تأویل دارد نه خود آیات. آیات قرآن به دو دسته تقسیم می‌شوند: اخبار که از امور خارجی حکایت می‌کنند و انشا که به افعال و امور خارجی تعلق می‌گیرند. متعلق آیات همان امور خارجی هستند که اخبار و انشائات به آنها تعلق می‌گیرد و آنچه حقیقتاً تأویل دارد، آن امور خارجی است.<sup>۱</sup> نسبت امر خارجی با قرآن، نسبت روح با جسد و ممثل با مثال است. تأویل کلام انشایی، عبارت است از مصلحتی که باعث انشای حکم و تشریح آن شده است و اگر کلام، خبری و خبر از حوادث گذشته باشد، تأویلش، خود آن حوادث گذشته در زمان گذشته است، نظیر آیاتی که سرگذشت انبیای گذشته و امت‌های آنان را بیان می‌کند. نفس الامر داشتن دین و گزاره‌های دینی نیز با این بیان از تأویل، سازگارتر است.

## د) روش و مفاهیم مرتبط

### ۱. روش

واژه «روش» معادل واژه یونانی «متد»<sup>۲</sup> و واژه عربی «منهج» به معنای «راه»، «شیوه» یا روال منطقی آمده است؛ یعنی در پیش گرفتن راهی برای رسیدن به هدف و مقصودی با نظم و توالی خاص. روش، از سنخ معرفت و دانش نیست. روش هم به خود «راه» اشاره دارد و هم به قواعد، فنون و ابزارهای لازم برای رسیدن به هدف و مقصد؛<sup>۳</sup> بنابراین، واژه روش (در علم یا غیرعلم)، هرگونه راه، شیوه و فنون به کارگیری قواعد و ابزار مناسب برای رسیدن به مقصود را شامل می‌شود.<sup>۴</sup> روش علم، به معنای فرایند شناخت یا توصیف واقعیت آمده است.<sup>۵</sup> روش به این معنا،

۱. همان، ص ۶۰.

2. method

See: Bunnin & Yu, *The Blackwell Dictionary of Western Philosophy*, p. 430.

۳. ر.ک.: حقیقت، روش‌شناسی علوم سیاسی، ص ۳۱.

4. See: Caygill, *A Kant Dictionary Blackwell Philosopher Dictionaries*, p. 294.

5. Bunnin, *The Blackwell Dictionary*, p. 623.

شامل مجموعه قواعد، ابزارها، فنون و راه‌هایی است که انسان را هنگام بررسی و پژوهش، به کشف مجهولات هدایت می‌کند.<sup>۱</sup> برای واژه روش، معانی و کاربردهای مختلفی ارائه شده است.<sup>۲</sup>

مراد ما از «روش»<sup>۳</sup> اعم از روش بنیادین، کاربردی، حل مسئله، نظریه‌پردازی و روش علم است. روش علم عبارت است از: سازکار و فرایند اکتشاف و تولید گزاره‌ها و نظریه‌های علمی و معرفتی از منابع معتبر. روش علم هم به روش تولید علم اشاره دارد و هم به روش اکتشاف و تولید گزاره‌ها و نظریه‌های درون علم. روش علم، غیر از «علم روش» است. روش علم، اولاً و بالذات، از سنخ دانش نیست؛ لذا مقدم بر علم روش است. علم روش یا علم به روش، علم مطالعه روش‌هاست که به آن روش‌شناسی علم نیز اطلاق می‌شود؛ مثلاً روش علم فقه، عبارت است از: مراحل و فرایند استنباط احکام شرعی اسلامی فرعی از منابع معتبر.<sup>۴</sup> روش علم فقه در اینجا همان فرایند استنباط است که علم فقه، محصول و برآیند این فرایند است. علم عهده‌دار شناخت و بررسی مبادی، اصول و قواعد استنباط، علم «روش فقه» است که از آن به «اصول فقه» تعبیر می‌شود. اصول فقه در حقیقت، منطق فهم احکام است که به نوعی، منطق علم فقه یا روش‌شناسی فقه نیز می‌باشد.

## ۲. روش فهم دین

«روش فهم دین»، به معنای فرایند کشف، استنباط، شناخت دین و گزاره‌های دینی از منابع معتبر است؛ به عبارت دیگر، «روش فهم دین»، عبارت است از: سازکار و راه کشف، استنباط گزاره‌های دینی از منابع معتبر (اسلامی) و شیوه سنجش آن. این تعریف از یک سو، هم به روش فهم دین اشاره دارد و هم به روش تحقیق در این حوزه و از سوی دیگر، هم به خود «راه» تحقیق معرفت دینی، اشاره دارد و هم به قواعد و ابزارهای لازم آن؛ بنابراین در یک تعریف عام و کلی می‌توان گفت: روش فهم دین، شامل مجموعه قواعد، ابزارها، فنون و راه‌هایی است که انسان را

۱. ر.ک.: ساروخانی، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، ج ۱، ص ۲۴.

۲. حقیقت، روش‌شناسی علوم سیاسی، ص ۵۳-۶۱؛ حقیقت، «بر حاشیه روش تحقیق در علوم سیاسی»، دانش‌پژوهان، ص ۳۳-۴۲؛ پارسانیا، «روش‌شناسی علوم انسانی با رویکرد اسلامی»، مجله پژوهش، ص ۳۹-۵۳؛ جوارشکیان، «مبانی نظری روش‌های تحقیق در علوم انسانی»، مجله مصباح؛ ر.ک.: ملکیان، «روش‌شناسی در علوم سیاسی»، فصلنامه علوم سیاسی، ۱۳۸۰.

3. the method of science- the method of knowledge (Suárez, *Epistemology and Methodology of Science*, p. 119).

۴. ر.ک.: عاملی، معالم‌الدین، ص ۲۶.

هنگام بررسی و پژوهش، به کشف مجهولات در حوزه فهم دین، هدایت می‌کند.<sup>۱</sup> معرفت دینی، محصول و برآیند فرایند یادشده است و بر این اساس، هر روش، نوع خاصی از شناخت را به دنبال می‌آورد و در مقابل نیز، هر معرفتی از روش خاصی به دست می‌آید؛ لذا سطوح مختلف دین، روش‌های گوناگونی می‌طلبد؛ مثلاً روش‌هایی که در فهم عقاید به کار می‌روند، با روش‌های فهم احکام شرعی، یکسان نیستند.<sup>۲</sup>

### ۳. روش‌شناسی فهم دین

مطالعه روش را در زبان فارسی، «روش‌شناسی» و در عربی «المنهجیه» و در انگلیسی «متدولوژی»<sup>۳</sup> می‌نامند. روش‌شناسی به معانی مختلفی، از جمله به معنای «نظریه علم»<sup>۴</sup> یا «فلسفه علم»<sup>۵</sup>؛ «روش»<sup>۶</sup> (در کاربرد روزمره و عامیانه)؛ «توصیف روش»؛ روش تحقیق (در تدوین پروپوزال)؛<sup>۷</sup> بخشی از فلسفه معرفت؛<sup>۸</sup> «علم روش»<sup>۹</sup> (یا علم قواعد و اصول روشی)؛ «علم به روش» یا علم «درباره روش‌ها»<sup>۱۰</sup> و «دکترین روش»<sup>۱۱</sup> آمده است.<sup>۱۲</sup>

با توجه به معانی روش‌شناسی، می‌توان آن‌ها را علم روش یا علم به روش (=فلسفه روش) دانست.<sup>۱۳</sup> روش‌شناسی به مثابه علم روش، به معنای بررسی و مطالعه شیوه‌های اندیشه و

۱. ر.ک.: ساروخانی، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، ج ۱، ص ۲۴.

۲. پارسایان، روش‌شناسی علوم انسانی با رویکرد اسلامی، ص ۳۹-۵۳.

3. methodology

4. theory of science

5. philosophy of science

See: Borchert, *Encyclopedia of Philosophy*, V. 6. p. 490; Rosenberg, *A Philosophy of Science*, p. 147 and 199; Fritz, *Methodology of Economics and Other Social Sciences*, pp. 5-55.

6. method (The worst misuse of the word methodology is its substitution for method;- Fritz, *Methodology of Economics and Other Social Sciences*, p.62).

7. the methodology of research methodology of survey (See: Idem, pp. 7-8).

8. methodology as a part of the philosophy of knowledge (See: Idem).

9. the science of method

۱۰. روش‌شناسی (متدولوژی)، مطالعه درباره روش است، لذا نه یک روش است و نه مجموعه‌ای از روش‌ها و نه توصیف روش‌ها (See: Idem, p. 55).

11. doctrine of method (Caygill, *A Kant Dictionary*, p. 294).

12. See: Fritz, *Methodology of Economics and Other Social Sciences*, pp. 5-55.

در کتاب روش‌شناسی علم اقتصاد و دیگر علوم اجتماعی اثر مک‌کلاپ فریتز، ضمن اشاره به معانی مختلف «روش‌شناسی»، به کاربردهای آن در آثار و آراء مختلف مثل آثار کانت، کراس، ماکس وبر، بریجمن، وایتهد، موریس کوهن، رایشباخ، کافمن، شوتر، کارناپ، پوپر، همپل و غیره پرداخته شده است. (See: Idem, pp. 5-55).

۱۳. به همین دلیل در گذشته، روش‌شناسی (متدولوژی) دانش مستقلی به حساب نمی‌آمد، بلکه همانند علم منطق، ذیل فلسفه طبقه‌بندی می‌شد.

راه‌های تولید علم و مطالعه روش‌های تحقیق است. روش‌شناسی یا «فلسفه روش»<sup>۱</sup> هم از نگاه بیرونی (و پسینی) به روش‌های علوم می‌پردازد<sup>۲</sup> و هم با نگاهی پیشینی، روش و مدل مطلوب را تجویز می‌کند.<sup>۳</sup> موضوع روش‌شناسی، روش‌هاست؛ لذا از منظر معرفت‌شناختی، روش‌شناسی پسینی، متأخر از موضوع خود (روش) است؛ زیرا روش‌شناسی پسینی به مطالعه روش‌های موجود، مقایسه و یافتن محدودیت‌ها و نقاط ضعف و قوت آن‌ها می‌پردازد؛ اما روش‌شناسی پیشینی، عهده‌دار تجویز و ارائه روش مطلوب است.

روش‌شناسی علم، به لحاظ موضوع و برخی مسائل، اشتراک و ارتباط تنگاتنگی با منطق علم دارد و از جهاتی هم‌افزاینده به گونه‌ای که می‌توان بعضاً به جای هم نیز به کار برد. موضوع هر دو، روش علم است و تنها از لحاظ گستره و قلمرو، تفاوت دارند. منطق علم، افزون بر مطالعه روش‌های موجود و ارائه روش مطلوب، به مبادی و مبانی نیز می‌پردازد؛ اما در عین حال، گاهی به جای همدیگر به کار می‌روند. این مسئله درباره مفهوم «روش‌شناسی فهم دین» و «منطق فهم دین» نیز صادق است.

### ه) مبادی و مفاهیم مرتبط

دسته دیگر از مفاهیم پرکاربرد در منطق فهم دین، مفهوم «مبادی» و «مبانی» است. این مفاهیم، به رغم قرابت معنایی، تفاوت‌هایی نیز دارند. ذیل این مفاهیم، واژگان دیگری نظیر «اصول»، «قواعد» و «ضوابط» نیز مطرح‌اند:

۱. مبادی: «مبادی»، جمع مبدأ از ریشه «بدأ» به معنای آشکار شدن، شروع کردن، آغاز سفر، اصل، پایه، سبب، علت و غیره آمده است<sup>۴</sup> و در اصطلاح نیز به معانی مختلفی از جمله: مبادی برهان، مقدمات تصویری و تصدیقی علم و مسائل آن است. مراد از مبادی در علم‌شناسی و مبادی پژوهی علم، اموری است که علوم بر آن استوار است<sup>۵</sup> و به نوعی، مبدأ عزیمت به شمار می‌رود. مبدأ عزیمت، اعم از مبدأ معرفتی و غیرمعرفتی است؛ زیرا هر علمی، مبادی و

1. the philosophy of method.

2. See: Jupp, *The Sage Dictionary of Social Research Methods*, pp. 175-437; Shell, *Economic Theory, Econometrics, and Mathematical Economic*, pp. 5-50.

۳. ر.ک.: رشاد، *درآمدی تأسیسی بر فلسفه اصول فقه*، ص ۱۳؛ ساروخانی، *فلسفه علم و متدولوژی*، ص ۷، ۱۳ و ۲۳، و نقد آن در: ناجی، «نقد کتاب فلسفه علم و متدولوژی»، مجله حوزه و دانشگاه، ص ۱۵۵-۱۷۰.

۴. ر.ک.: ابن فارس، *معجم مقانیس اللغة*، ج ۱، ص ۲۱۲-۲۱۳؛ فراهیدی، *کتاب العین*، ج ۸، ص ۸۳.

۵. ابن سینا، *البرهان*، ۱۵۷؛ خواجه نصیرالدین طوسی، *شرح الاشارات*، ج ۱، ص ۳۰۱.

مقدمات معرفتی (تصوری و تصدیقی) و غیر معرفتی دارد. مقدمات معرفتی نیز دو دسته‌اند: تصویری و تصدیقی که از مقدمات تصویری، به مبادی تصویری و از مقدمات تصدیقی، به مبادی تصدیقیه علم تعبیر می‌شود.<sup>۱</sup>

مبادی بر اساس فاصله و عدم فاصله با مسائل علم، به دو قسم قریبه و بعیده تقسیم می‌شود<sup>۲</sup> که مراد ما از مبادی در این کتاب، بیشتر ناظر به مبادی قریبه است که از آن به مبانی نیز تعبیر می‌کنیم. مبادی از حیث قلمرو و گستره به دو دسته عام و خاص تقسیم می‌شود. مبادی خاص به علم معین اختصاص دارد. مبادی عام، به علم خاصی اختصاص ندارد و در همه علوم یا در تعدادی علوم حضور دارد که از آن به مبادی مشترک نیز تعبیر می‌شود. در این اثر، با هر دو دسته مبادی (عام و خاص)، سروکار خواهیم داشت. مبادی به لحاظ متعلق و مضاف<sup>۳</sup> الیه، به مبادی فرادانشی، فرانظریه‌ای و فرامسئله‌ای نیز تقسیم می‌شود.<sup>۴</sup> مبادی از لحاظ میزان وضوح و روشنی، به بدیهی و نظری تقسیم می‌شود<sup>۵</sup> و به لحاظ کارکردی نیز به دو قسم کارکرد مثبت (مطلوب و تسهیل‌گر) و محل (مضر) قابل تقسیم است. مراد از کارکرد نخست، مفید، لازم و ضروری بودن آن است؛ مثل ابزارهای معرفتی و استنتاجی، مبادی زمینه‌ساز طرح پرسش، مؤلف‌شناسی، تاریخ‌شناسی، شناخت زمینه‌ها و زمانه‌های مرتبط، اندوخته‌های جانبی و تسهیل‌گر و امثال آن. قسم دوم، ناظر به مبادی محل، مخرب و تحمیل‌گر (اعم از معرفتی و غیر معرفتی) است.

۲. مبانی: برخی مبادی به ویژه مبادی تصدیقیه، نقش مبنایی و زیرساختی دارند که از آن به مبانی معرفت، تعبیر می‌کنیم. «مبانی»، جمع مبنا، در لغت به معنای محل بنا، ریشه و پایه آمده است<sup>۶</sup> و در اصطلاح (علوم مختلف)، اصول و پیش‌فرض‌هایی است که علوم،

۱. ر.ک.: یزدی، الحاشیه علی التهذیب المنطق للتفتازانی؛ ص ۱۱۵؛ اصفهانی، هدایة المسترشدين فی شرح اصول معالم الدین، ج ۱، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۲. برخی اندیشمندان، مبادی را بر اساس فاصله و عدم فاصله با مسائل علم، به سه قسم مبادی قریبه یا مماس با مسائل (انگاره)، مبادی وسیطه (پیش‌انگاره) و مبادی بعیده (فرایش‌انگاره) تقسیم می‌کنند (ر.ک.: رشاد، «بررسی انتقادی مبادی پژوهی اصولیون»، کتاب نقد، ص ۲۹).

۳. مبادی فرادانشی به مبادی عام حاکم بر یک رشته علمی اشاره دارد. مبادی فرانظریه‌ای، ناظر به مبادی نظریه‌پردازی است و مبادی فرامسئله‌ای، در حل یک مسئله معرفتی کاربرد دارند (ر.ک.: رشاد، «بررسی انتقادی مبادی پژوهی اصولیون»، کتاب نقد، ص ۲۹-۳۰).

۴. ر.ک.: خواجه نصیرالدین طوسی، شرح الاشارات و التنبیحات، ج ۲۱، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۵. ابن فارس، معجم مقائیس اللغة، ج ۱، ص ۳۰۲؛ ابراهیم انس و دیگران، المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۷۲.

نظریه‌ها و مسائل علمی، بر آن مبتنی‌اند و داوری‌ها و موضع‌گیری‌های معرفتی، بر اساس آن صورت می‌پذیرد.<sup>۱</sup> رابطهٔ مبادی و مبانی در این بیان، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر مبنايي (اعم از تصدیقی و تصویری)، از سنخ مبادی‌اند، اما هر مبدائی، مبنا نیست؛ زیرا برخی مبادی (مبادی غیر معرفتی) مبنا و زیرساخت معرفتی به حساب نمی‌آیند؛<sup>۲</sup> از این رو مراد ما از مبانی، تمامی تصورات (مبادی تصویری قریبه) و تصدیقاتی (مبادی تصدیقی قریبه) است که فهم و قبول علم و امهات مسائل آن، متوقف و مبتنی بر آن است. این مبانی اعم از مبادی مشترک و اختصاصی، بدیهی و نظری، مبادی فرادانشی، فرانظریه‌ای و فرامسئله‌ای است.<sup>۳</sup>

۳. اصول: از دیگر مفاهیم پرکاربرد در حوزهٔ منطق فهم دین، مفهوم «اصول» است. اصول، جمع اصل در لغت به معنای ریشه و بنا<sup>۴</sup> و در اصطلاح به معانی مختلفی آمده است<sup>۵</sup> که در اینجا بیشتر به معنای اصول راهبردی (محتوایی و نظری) و اصول کاربردی<sup>۶</sup> (روشی) در فهم دین است. مراد از اصول راهبردی فهم دین، معادل مبانی نظری (مبنا و زیربنای معرفتی و نظری) است و مراد از اصول کاربردی، معادل قواعد کاربردی (دستورالعمل اجتهادی، ابزاری و روشی، مثل قواعد لفظیه در اصول فقه) است.<sup>۷</sup> مبانی از سنخ معارف نظری کلی و غیردستوری‌اند؛ اما اصول و قواعد، اعم از معارف نظری و قواعد دستوری‌اند؛ لذا اصول و قواعد

۱. ر.ک.: سبزواری، شرح منظومه، ج ۱، ص ۸۷-۸۸؛ علی تبار، فهم دین، ص ۴۱-۴۲.
۲. مفهوم مبادی، از جهاتی، اعم از مبانی است: اولاً مبادی، اعم از بعیده و قریبه است، در حالی که مبانی، تنها شامل مبادی قریبه یا ملحق به قریبه می‌شود؛ ثانیاً مبدأ، اعم از معرفتی و فرامعرفتی است، در حالی که مبانی، تنها ناظر به مبادی معرفتی است؛ ثالثاً مبادی، اعم از زیرساختی و غیرزیرساختی است، از این رو برخی مبادی (معرفتی)، نقش زیرساختی دارند و برخی دیگر (مبادی فرامعرفتی)، تنها مبدأ عزیمت‌اند؛ به عبارت دیگر، برخی عوامل مؤثر بر حل مسئله، نقش زیرساختی ندارند، بلکه نظیر علم منطق، ادبیات عرب و امثال آن، از سنخ دانش‌های پیش‌نیاز، آلی و کاربردی‌اند و برخی مبادی دیگر، اصلاً از سنخ دانش نیستند و تنها نقش انگیزشی و تحریکی دارند؛ مثلاً نیت و هدف محقق، سبب ایجاد انگیزش و نقطهٔ عزیمت و حرکت وی برای حل مسئله یا انجام پژوهش است. این معنا از مبادی، از سنخ مبانی و زیرساختی نیستند.
۳. ر.ک.: علی تبار، علم دینی، ص ۲۵۷.
۴. ر.ک.: ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۶.
۵. ر.ک.: مظفر، اصول الفقه؛ آخوند خراسانی، کفایة الاصول؛ ولایی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول.
۶. ر.ک.: تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۱، ص ۲۱۲-۲۱۵.
۷. برخی اصول لفظیه در فهم متن عبارت‌اند از: اصالت ظهور، اصالت حقیقت، اصالت عموم (عدم تخصیص)، اصالت اطلاق، اصالت عدم تقدیر، عدم نقل، عدم اشتراک، اصالت عدم قرینه و امثال آن.

نظری (محتوایی) از سنخ مبانی است<sup>۱</sup> و اصول و قواعد دستوری از سنخ روش و دستور العمل؛<sup>۲</sup> مثلاً ارجاع مشابهات به محکّمات، قاعده سیاق یا قاعده تقدم سیاق بر روایت و امثال آن در تفسیر قرآن، از این سنخ اند.<sup>۳</sup>

۴. قواعد: از مفاهیم نزدیک به اصول، مفهوم «قاعده» و جمع آن «قواعد» است. قاعده در لغت، به معنای اساس و پایه و در اصطلاح، مرادف اصل به معنای قانون یا حکم کلی (نظری یا دستوری) منطبق بر تمامی جزئیات است.<sup>۴</sup> قاعده نیز به لحاظ معنا و کارکرد، دو دسته است: یکی به معنای دستور العمل کلی (کاربردی) برای فهم معنای استعمالی یا مراد جدی<sup>۵</sup> است. این معنا با اصل کاربردی مترادف است. دسته دیگر، مترادف اصل نظری و به معنای قواعد نظری است. قواعدی نظیر قاعده لطف، قاعده حسن و قبح ذاتی و عقلی از سنخ قواعد نظری و زیرساختی اند. بر این اساس، قواعد فهم دین عبارت اند از: دستور العمل های کلی مبتنی بر مبانی برای فهم دین که رعایت آنها، فهم دین را ضابطه مند می کند. نسبت قواعد فهم با دین، مثل نسبت علم منطق با علوم دیگر یا نسبت اصول فقه با فقه است.

۵. ضوابط: مراد از ضوابط فهم دین، شرایط و شروط بهره گیری از اصول و قواعد در فهم دین است. برخی از شرایط و ضوابط بهره گیری از اصول و قواعد در فهم دین عبارت اند از: تبارشناسی و ریشه های علمی اصل یا قاعده؛ ماهیت شناسی اصل یا قاعده؛ خاستگاه اصل یا قاعده؛ تشریح مفردات اصل و قاعده؛ دلالت شناسی اصل و قاعده؛ سندشناسی اصل و قاعده؛ و نسبت و مناسبات آن با قواعد مرتبط.

۱. نظری و زیرساختی (معرفتی و استقلالی)، مثل قواعد فقهیه که حکم یا بیان حکم است.

۲. دستوری (دستور العمل، اجتهادی، ابزاری و روشی).

۳. از یک مینا، اصل یا یک قاعده، ممکن است چندین اصول و قواعد دیگر به دست آید، همان گونه که یک مینا و اصل، خود، مبتنی بر چندین اصول یا مبانی دیگر است.

۴. ر.ک.: تهانوی، کشاف، ج ۲، ص ۱۲۹۵.

۵. مراد استعمالی گاهی با مراد جدی یکی است و گاهی متفاوت.